

مسئله بازبینی اساسنامه به گره کوری می‌ماند که در سه سال گذشته چند صد ساعت وقت اعضای داوطلب کنگره صرف آن شده بی آن‌که پیشرفت محسوسی به‌دست آید. در زیر می‌خواهم به شیوه پیشین، گزارشی شخصی از تلاش اخیر که در این زمینه به‌وسیله زیرکمیته بازبینی اساسنامه صورت گرفت ارائه دهم. در این گزارش قصد ندارم به اختلافاتی که بین هیئت مدیره و زیرکمیته پیش آمد بپردازم یا در درست یا اشتباه بودن تصمیم‌های این دو گروه قضاوت کنم، بلکه منظورم ارائه طرّحی از پیش‌نویس اساسنامه است آن‌طور که زیرکمیته تصمیم داشت ارائه دهد. هر جا نظر شخصی خودم را مطرح کرده‌ام این را تذکر داده‌ام.

پیش‌نویس اساسنامه – آن‌طور که در دستور کار زیرکمیته بود – به چند مبحث می‌پرداخت: بدنه اصلی اساسنامه شامل دو بخش هویت و مدیریت، و دو پیوست شامل پروتکل انتخابات و آیین‌نامه انضباطی (Code of Conduct). به‌جز بخش آخر، یعنی آیین‌نامه انضباطی، باقی بخش‌ها به موقع به مجمع عمومی می‌رسید. بخش آخر را می‌بایست کمیته سیاست‌گذاری در سال آینده دنبال و تدوین می‌کرد. در زیر به هریک از این بخش‌ها می‌پردازم.

هویت

هویت کنگره، به‌نظر من، پایه‌ای‌ترین موضوعی است که باید در اساسنامه روشن شود. ابهام در هویت کنگره – این‌که این نهاد تا کجا مجاز است در مسائل سیاسی یا اجتماعی دخالت کند – علت اصلی تمام اختلافاتی است که در سال‌های گذشته و اکنون پیشرفت کار را کند کرده و هر سال تعداد بیشتری از فعالین کنگره را از ادامه کار مایوس می‌کند. لازم است اساسنامه یک بار برای همیشه به این پرسش پاسخ صریح و غیرقابل تفسیر بدهد که محدوده عمل کنگره در زمینه‌های سیاسی کجاست. آیا کنگره مجاز است به‌عنوان یک نهاد لابی (رایزن) به‌نفع یا بر علیه جمهوری اسلامی یا جناح‌های مختلف آن عمل کند؟ آیا کنگره مجاز است به‌نفع یا بر علیه احزاب سیاسی کانادا موضع بگیرد؟

واقعیت این است که هم طرفداران و هم مخالفین جمهوری اسلامی به کنگره به‌عنوان ابزاری برای تشویق یا تحذیر سیاست‌گذاران کانادا در رابطه با مسائل ایران نگاه می‌کنند. لابی‌گری به‌خودی خود هیچ اشکالی ندارد. در نظام‌های دموکراتیک همیشه شاهد حضور چنین نهادهایی در اطراف پارلمان هستیم. گروه‌های لابی، با ارائه تجزیه و تحلیل‌های سیاسی به نمایندگان پارلمان کمک می‌کنند – یا فشار می‌آورند – تا از طرحی حمایت کنند یا بر علیه آن رای بدهند. تفاوت مهمی که گروه‌های لابی را از نهادهای اجتماعی – مانند کنگره – جدا می‌کند این است که گروه‌های لابی انتخابی نیستند. چنین گروه‌هایی از تعدادی افراد هم‌فکر و هم‌روش تشکیل می‌شوند که گرد هم جمع می‌شوند بی‌آن‌که کسی به آن‌ها رای داده باشد یا موظف‌شان کرده باشد کاری را که می‌کنند بکنند. نهادهای اجتماعی، مثل کنگره، اما، در یک روند دموکراتیک عده‌ای – که ممکن است با یکدیگر هم‌فکر و هم‌روش نباشند – را انتخاب می‌کنند و مسئولیت‌های مشخصی را بر عهده‌شان می‌گذارند. این‌که از چنین جمع ناهمگونی انتظار داشته باشیم بر سیاست‌مداران فشار آوردن تا کاری را بکنند یا نکنند انتظاری بی‌بهره است که تنها به تنش‌های نالازم دامن می‌زند و به پاشیدگی نهاد می‌انجامد. شاید مثال زیر موضوع را روشن‌تر کند:

تصور کنید هیئت مدیره کنگره ایرانیان کانادا تصمیم بگیرد با نخست‌وزیر جلسه‌ای بگذارد و به نمایندگی از جامعه ایرانی خواستار بازگشایی سفارت ایران و رفع تحریم‌ها شود. و دولت کانادا هم این خواسته را با جدیت دنبال کند. و تصور کنید یک ماه بعد انتخاباتی برگزار شود و اعضای کنگره هیئت مدیره‌ای از جناح مقابل را انتخاب کنند که بلافاصله تقاضای ملاقات با نخست‌وزیر را بنماید و در آن جلسه بگوید که جامعه ایرانی در یک ماه گذشته نظرش را کاملاً عوض کرده و هم‌اکنون خواستار بسته شدن بی‌درنگ سفارت و اعمال تحریم‌های گذشته است. تصور کنید چنین تغییر سیاستی تا کجا ممکن است به اعتبار کنگره و جامعه ایرانی آسیب وارد نماید. در برابر، روش درستی را در نظر آورید که هیئت مدیره به‌جای لابی کردن یک نظرخواهی دقیق و قابل اعتنا از جامعه ایرانی به‌عمل آورد و نتایجش را در اختیار دولت بگذارد. در این صورت، اگر هیئت مدیره دوم نظرخواهی دیگری انجام دهد که نتایجش با اولی تفاوت داشته باشد نه‌تنها از اعتبارش کاسته نمی‌شود بلکه به‌عنوان یک مرجع قابل اعتماد جایگاه مناسبش را در ساختار سیاسی کانادا پیدا می‌کند.

زیرکمیته، بررسی هویت کنگره و محدوده‌ای که هیئت مدیره مجاز است برای حفظ منافع جامعه ایرانی وارد مسائل سیاسی شود را در دستور کار خود داشت. یکی از اعضای زیرکمیته طرّحی را مطرح کرده بود که از سوی همگان به‌عنوان مبنای مناسبی برای شروع گفتگو پذیرفته شده بود. در قدم اول قرار بود زیرکمیته در یک جلسه عمومی از نظرات اعضا آگاه شود و بر آن اساس پرسشی را در پرسشنامه بگنجاند.

واقعیت تاسف‌انگیز این است که موافقین و مخالفین جمهوری اسلامی هرچقدر با هم اختلاف داشته باشند در باز نگاه داشتن راه برای استفاده ابزاری از کنگره و در ابهام نگاه داشتن هویت این نهاد هم عقیده و همراهی هستند.

مدیریت

بخش مدیریت اساسنامه را بر مبنای پرسشنامه‌ای که سال پیش تهیه شده بود مورد بررسی قرار دادیم و تعداد پرسش‌ها را از ۲۸ به ۱۱ رساندیم. در بررسی‌های اولیه قرار بر این گذاشتیم که بندهایی که بحث برانگیز هستند را با اعضای کنگره در میان بگذاریم و بر مبنای نظراتی که از آن‌ها دریافت می‌کنیم پیش‌نویس اساسنامه را تهیه کنیم. همین‌طور قرار شد گروهی دیگر از بندها را بی آن‌که به پرسش بگذاریم وارد اساسنامه کنیم. این گروه دوم، یعنی پرسش‌هایی که مستقیماً وارد اساسنامه می‌شدند را به سه گروه می‌توان تقسیم کرد:

گروه اول شامل بندهایی می‌شد که برای اجرا کردن یا اجرا نکردنشان می‌بایست به قوانین کانادا رجوع می‌کردیم. برای نمونه بندی در اساسنامه هست که یکی از شرایط نامزد انتخابات شدن را شهروندی کانادا عنوان می‌کند. در این زمینه قرار شد به قوانین کانادا رجوع کنیم و ببینیم اگر دارندگان اقامت دائم و پناهندگان مجازند در هیئت مدیره نهادهای غیرانتفاعی عضو شوند این بند را بر اساس قانون تغییر بدیم. با خاتمه یافتن کار زیرکمیته این بررسی انجام نگرفت.

گروه دوم بندهایی را در بر می‌گرفت که بدیهی‌تر از آن بودند که احتیاج به نظرخواهی از اعضا داشته باشند. برای نمونه، به‌منظر نمی‌رسد کسی با لزوم تدوین و اضافه کردن آیین‌نامه انضباطی (Code of Conduct) به اساسنامه مخالف باشد. همچنین می‌خواستیم بندی را به اساسنامه اضافه کنیم که هیئت مدیره را موظف کند هر پنج یا هفت سال یکبار اساسنامه را بازبینی و به‌روز کند. این تصور که اساسنامه غیرقابل تغییر و همیشگی است تصور اشتباهی است که یکی از مهم‌ترین موانعی بوده و هست که بر سر بازبینی اساسنامه وجود دارد. این تغییرات هم فرصت به‌مرحله عمل درآمدن را پیدا نکردند.

گروه سوم، بندهایی هستند که پیش از این مورد اختلاف بودند اما امسال به‌طور طبیعی به اجرا درآمدند. برای نمونه، انتشار مرتب صورت جلسه‌های هیئت مدیره تا سال گذشته مورد مناقشه بود اما امسال هیئت مدیره آن را به اجرا گذاشت و مخالفتی هم در برابر آن به‌وجود نیامد. این بند را هم می‌خواستیم مستقیم وارد اساسنامه کنیم. قابل ذکر است که مسلماً به‌دلیل تازگی این روش، مشکلات فنی زیادی بر سر راه هیئت مدیره وجود دارد که باید به‌تدریج آن‌ها را از پیش پا برداشت. برای مثال می‌توان از همکاری یک یا چند داوطلب برای تهیه صورت جلسه‌ها استفاده کرد تا بتوان به‌شکل مرتب و بی‌تاخیر آن‌ها را در اختیار اعضا گذاشت. این گروه از بندها نیز فرصت اجرا پیدا نکردند.

پروتکل انتخابات و آیین‌نامه انضباطی

سال گذشته، برای اولین بار انتخاباتی برگزار گردید که مورد ایراد قرار نگرفت. مهم‌ترین امتیاز انتخابات سال گذشته تهیه یک پروتکل انتخاباتی بود. این پروتکل قدم بسیار بزرگی برای رسیدن به یک سیستم انتخاباتی قابل اعتماد بود. با این حال، این پروتکل خالی از اشکال نبود و نیست. اولین و مهم‌ترین مشکل آن این است که تنها با توافق لفظی بین مدیران سال گذشته به انجام رسید و هیچ سند نوشته شده‌ای از آن در دست نیست. دومین کمبود این است که در فاصله زمانی بسیار کوتاهی پیش از انتخابات تهیه شد و هنوز کاستی‌های بسیاری در آن موجود است که هر سال باید با تکیه بر تجربیات به‌دست آمده کامل‌تر شود. برنامه زیرکمیته این بود که در حله اول این سند را به‌صورت نوشته درآورد و در حله دوم با بهره‌گیری از تجربیات مدیران و مسئولان انتخابات سال گذشته آن را بهبود ببخشد. این هدف نیز بی‌سرانجام ماند.

آیین‌نامه انضباطی نیز سند مهمی است که اگرچه امسال فرصت تهیه آن نبود اما می‌بایست در دستور کار کمیته سیاست‌گذاری در سال آینده قرار گیرد و در اولین فرصت به مجمع عمومی ارائه شود.

نتیجه

در مجموع، زیرکمیته یازده پرسش را در اختیار هیئت مدیره گذاشت و هیئت مدیره با حذف یکی از آن‌ها پرسشنامه‌ای تهیه کرد و به اعضا ارائه داد. از دید من اگرچه این اقدام نسبت به سال‌های گذشته قدمی به پیش است اما این ضعف بزرگ را دارد که این توهم را ایجاد می‌کند که مشکلات اساسنامه تنها محدود به این ده پرسش است. در حالی که پرسشنامه کنونی – چه آن که زیرکمیته تهیه کرد و چه این که هیئت مدیره ارائه داده – تنها نوک کوه یخی است که نارسایی‌های اساسنامه را شامل می‌شود. لزوم بازبینی اساسنامه از سوی یک هیئت مستقل هنوز به قوت خود باقی است و لازم است به موارد مهمی مثل هویت، پروتکل انتخابات، آیین‌نامه انضباطی، و بخش‌های مهم دیگری از مدیریت که در این‌جا به گوشه‌ای از آن‌ها اشاره شد پرداخته شود.